

LYRICLIT	Journal of Studies in Lyrical Language and Literature, 14 (51), Summer 2024 https://sanad.iau.ir/journal/lyriclit ISSN: 2717-0896 Doi: 10.71594/lyriclit.2024.1192271
----------	--

Research Article

Received: 08 April 2024

Revised: 20 May 2024

Accepted: 05 June 2024

Social Symbols in the Poetry of Mohammad Reza Shafiei Kadkani

Rahman Kalantari¹, Masoud Sepahvandi², Ali Fardad³

1. Ph.D. Candidate, Department of Persian Language and Literature, Khoramabad Branch, Islamic Azad University, Khoramabad, Iran
2. Associate professor, Department of Persian Language and Literature, Khoramabad Branch, Islamic Azad University, Khoramabad, Iran (Corresponding Author)
E-Mail: masood.spahvandi@gmail.com
3. Assistant professor, Department of Persian Language and Literature, Khoramabad Branch, Islamic Azad University, Khoramabad, Iran

Abstract

A symbol is one of the most fascinating areas of creativity in literature. At certain times when artists were unable to express their intended concepts openly, they resorted to indirect or symbolic expression. Social symbols are generally one of the most popular areas for presenting themes created with a critical and sometimes political approach. The present study aim is to examine social symbols in the poems of Mohammad Reza Shafiei Kadkani (M. Sereshk). The research method is descriptive-analytical and uses library resources. The findings show that some of the symbols in Shafiei's poetry are the creation and elaboration of his poetic ideas and imaginations, and others refer to the structure of contemporary poetry, which includes micro-symbols, macro-symbols, and organic symbols. The lyrical language of this poet is symbolic and emblematic, considering the chaotic conditions of Iranian society in the 1940s and 1950s, which was characterized by poverty, corruption, and oppression. However, he does not exaggerate in using symbols. The practical use of imaginary forms such as symbols, along with their aesthetic aspect, is one of his tools for awakening and awareness of the people. Therefore, the most important poetic symbols of Shafiei Kadkani are social symbols. In addition to social events, he has used nature and natural phenomena in a symbolic way to express his intentions. Therefore, after social symbols, nature and its elements are considered to be the most frequent poetic symbols in his poetry. In addition to the aforementioned cases, some of the symbols revealed in Shafiei Kadkani's poetry were based on poets from his hometown, contemporaries, or predecessors. Of course, this influence is more related to Shafii's early poetic works.

Keywords: Contemporary poetry, social symbol, people's awakening, Mohammad Reza Shafiei Kadkani.

Citation: Kalantari, R.; Sepahvandi, M.; Fardad, A. (2024). Social Symbols in the Poetry of Mohammad Reza Shafiei Kadkani. *Journal of Studies in Lyrical Language and Literature*, 14 (51), 60-80. Doi: 10.71594/lyriclit.2024.1192271

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Studies in Lyrical Language and Literature. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



فصلنامه علمی - تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
سال چهاردهم، شماره پنجاه و یک، تابستان ۱۴۰۳، ص. ۸۰-۶۰

مقاله پژوهشی

نمادهای اجتماعی در شعر محمدرضا شفیعی کدکنی

رحمان کلانتری^۱، مسعود سپهوندی^۲، علی فرداد^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.
۲. دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران. (نویسنده مسئول)
masood.spahvandi@gmail.com
۳. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

چکیده

نماد یا سمبل یکی از جذاب‌ترین حوزه‌های خلاقیت در ادبیات است. در برهه‌های خاصی از زمان که هنرمندان قادر به بیان آشکار مفاهیم مورد نظر خود نبودند، به بیان غیرمستقیم یا نمادین متوسل می‌شدند. نمادهای اجتماعی عموماً یکی از پرطرفدارترین زمینه‌های ارائه مضامینی است که با رویکرد انتقادی و گاه سیاسی خلق می‌شود. هدف از پژوهش حاضر بررسی نمادهای اجتماعی در اشعار محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک) است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای است. یافته‌ها نشان می‌دهد که برخی از نمادهای شعر م. سرشک، ساخته و پرداخته تصورات و تخیلات شاعرانه اوست و برخی دیگر به ساختار شعر معاصر که در برگیرنده خرده‌نماد، کلان‌نماد و نمادهای ارگانیک است، برمی‌گردد. زبان شعری این شاعر با توجه به اوضاع نابسامان دهه‌های چهل و پنجاه جامعه ایران که در فقر و فساد و ظلم به سر می‌برد، زبانی سمبلیک و نمادین است، اما در به کارگیری نمادها افراط و تفریط نمی‌کند. استفاده کاربردی از صورخیالی چون نماد در کنار جنبه زیباشناختی آن، یکی از ابزارهای او برای بیداری و آگاهی مردم است. از این‌رو، عمده‌ترین نماد شعری شفیعی کدکنی، نمادهای اجتماعی است. علاوه بر رویدادهای اجتماعی، وی از طبیعت و پدیده‌های طبیعی به شکلی نمادین برای بیان اغراض خود بهره جسته است. لذا پس از نمادهای اجتماعی، طبیعت و عناصر آن از پربسامدترین نماد شعری وی به شمار می‌آیند. افزون بر موارد ذکر شده، پاره‌ای از نمادهای بروز یافته در شعر شفیعی کدکنی به تأسی از شاعران هم‌شهری، هم‌عصر یا ماقبل خود بوده است. البته این تأثیرپذیری بیشتر مربوط به دفترهای نخست شعری شفیعی است.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر، نماد اجتماعی، بیداری مردم، محمدرضا شفیعی کدکنی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۲/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۵

۱. مقدمه

سمبل (symbol) در لغت به معنی نشانه و علامت است. در اصطلاح ادبی، نماد یک پدیدهٔ زبانی است که بر معنایی مشخص دلالت نمی‌کند، بلکه زمینهٔ خلق مفهومی را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند. کاربرد نماد و خلق آثار سمبلیک از گذشته‌های دور در ادبیات فارسی رایج بوده است. بخش‌هایی از شاهنامه فردوسی مانند داستان ضحاک، داستان‌های عرفانی- فلسفی سهروردی و ابن‌سینا، شعرهای سنایی، منطق‌الطیر عطار، غزلیات مولوی و حافظ از جمله آثاری هستند که از سوی منتقدان ادبی رمزگشایی و تفسیر شده‌اند (ر.ک. بهمنی‌مطلق، ۱۳۹۴). در دورهٔ معاصر با توجه به تحولات اجتماعی و فرهنگی جامعه، جهت‌گیری و رویکرد شعر که در گذشته بیش‌تر متوجه مسائل عاشقانه، عارفانه، مدح و موضوعات تعلیمی بود، به سمت و سوی مسائل اجتماعی و انسانی گرایش پیدا کرد و بدین ترتیب جریان نوظهور شعر سمبلیک با رویکرد اجتماعی شکل گرفت که به کمک نمادهای ابداعی و شخصی، با نگاهی واقع‌بینانه مشکلات و رفتاری‌های اجتماعی انسان را بیان می‌کند. حتی نمادهایی هم که از ادبیات سنتی به شعر معاصر راه یافته‌اند، دیگر در آن حوزهٔ معنایی گذشته به کار نرفته‌اند و وارد فضای تازه‌ای شده‌اند، مثلاً «شب» در شعر کلاسیک معمولاً مفاهیم سکوت و آرامش و خلوت را تداعی می‌کند که عارف به مکاشفه می‌رسد و می‌گوید «دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند/ گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند» یا عاشق با معشوق گفتگو می‌کند و می‌گوید «شب یاد دارم که چشمم نخفت/ شنیدم که پروانه با شمع گفت ...» اما در شعر معاصر شب وارد قلمرو مفاهیم اجتماعی می‌شود و نماد جامعهٔ استبدادی و اوضاع اجتماعی خفقان‌آور می‌شود که نفس کشیدن در آن سخت و طاقت‌فرساست: «هست شب یک شب دم‌کرده و خاک/ رنگ رخ باخته است/ باد نوباوهٔ ابر، از بر کوه/ سوی من تاخته است» (یوشیج، ۱۳۷۵: ۵۱۱) و در این شب استبداد امیدی به دمیدن صبح و پایان خفقان نیست: «یکی ز شب گرفتگان چراغ بر نمی‌کند/ کسی به کوچه‌سار شب در سحر نمی‌زند» (ابتهاج، ۱۳۸۱: ۷۹).

این جریان که با نیما آغاز شد و نمونهٔ بارز آن را می‌توان در شعر ققنوس مشاهده کرد، از سوی شاگردان و هم مسلکانش از جمله اخوان ثالث، احمد شاملو، منوچر آتشی و شفیعی کدکنی دنبال شد و منجر به خلق آثار ماندنی و کم‌نظیری مانند شعر زمستان شد. علت گرایش شاعران به نمادپردازی در دورهٔ معاصر را می‌توان در دو مورد جست و جو کرد: (۱) یکی اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعهٔ ایران. در دورهٔ معاصر فضای استبدادی حاکم بر جامعه به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد مانع بیان صریح و مستقیم افکار و اندیشه‌ها می‌شد و شاعر آگاه و اندیشه‌مند به ناچار باید از بیان غیر مستقیم و زبان نمادین استفاده می‌کرد؛ (۲) ارزش و اهمیت هنری نمادپردازی است. نماد بنا به ویژگی‌های تداعی معانی که دارد، شعر را تأویل‌پذیر می‌کند و به آن توسع معنایی می‌بخشد؛ خواننده را به درنگ و تأمل و در نهایت سهیم شدن در آفرینش شعر وادار می‌کند و به این شکل بر ارزش هنری آن می‌افزاید. در ارتباط با نمادپردازی در شعر معاصر مطالعاتی انجام شده است، اما یا این نگاه در شعر شفیعی کدکنی مطالعه جامع و مستقل صورت نگرفته است و اگر هم مطالعه‌ای انجام شده است، صرفاً به بررسی بعضی نمادهای خاص در شعر شفیعی کدکنی پرداخته‌اند. بنابراین، پژوهش حاضر به منظور بررسی نمادهای اجتماعی در اشعار محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک) انجام شده است.

۱-۲. پیشینهٔ پژوهش

اقدامی و محمودی چابک در سال ۱۴۰۱ در مقاله‌ای به عنوان «تقسیم‌بندی نماد در بافت شعر دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی» به این نتیجه می‌رسد که شفیعی یکی از شاعرانی است که با بهره‌گیری از استقلال اندیشه و کاربرد زبان و ترکیب زبان با فرهنگ غنی ایرانی و با آگاهی کامل از پیشینهٔ تاریخی، سیاسی و اجتماعی کشورش ایران توانسته در عرصهٔ شعر معاصر از نمادها به نحو مطلوبی استفاده کند و در واقع به سمبولیسم اجتماعی در شعر دست یابد.

بهمنی مطلق در سال ۱۳۹۴ مقاله‌ای با عنوان «نمادپردازی در شعر شفیعی کدکنی» منتشر کرده که در آن به این نتیجه می‌رسد که شفیعی کدکنی از جمله شاعران معاصر است که با رویکرد اجتماعی و انسانی، نمادهای فراوانی را در شعرهایش به کار برده است. نمادها در شعر وی به سه دسته نمادهای خُرد، کلان و اندامیک طبقه‌بندی و تحلیل شده است. شفیعی کدکنی معمولاً نمادها را از طبیعت یا اسطوره‌ها می‌گیرد و برای مفاهیم و اندیشه‌های اجتماعی و انسانی و گاه فلسفی به کار می‌برد و علاوه بر استفاده از نمادهای مرسوم در سنت ادبی، نمادهایی را خودش ابداع می‌کند.

منفردان در سال ۱۳۸۷ پایان‌نامه‌ای با عنوان نمادهای سیاسی-اجتماعی در شعر پس از مشروطه (نیما یوشیج، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، محمدرضا شفیعی کدکنی، فروغ فرخزاد، سیاوش کسرایی و نصرت رحمانی) به راهنمایی عبدالناصر نظریانی نوشته است و در آن به بررسی و مقایسه نمادهای این هفت شاعر پرداخته است.

۲. نمادگرایی در شعر شفیعی کدکنی

مبنای دوره‌بندی در تاریخ ادبی، مؤلفه‌های درون و برون‌متنی است. ایران بین دو انقلاب بزرگ (مشروطه و اسلامی)، یک دوره تاریخی- ادبی را پشت سر گذاشته است که مشخصه بارز آن، گذر شعر از سنت به تجدد است. انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی نقاط عطفی به شمار می‌روند که افزون بر تغییر ساختارهای اجتماعی، نهاد ادبی را نیز به کلی دگرگون کردند. با توجه به این مطلب که شفیعی کدکنی شاعری است با صبغه اجتماعی، که پاره‌ای از اشعارش، نماد وقایع سیاسی- اجتماعی- تاریخی دهه‌های چهل تا پنجاه است، بر خود لازم دیدیم که به بررسی نهاد ادبی در این برهه از زمان و بازتاب آن به صورت زبان نمادین در شعر شفیعی کدکنی بپردازیم.

۱-۲. بررسی وضعیت سیاسی- اقتصادی- فرهنگی

در حدود سال‌های ۹-۱۳۳۸، رژیم شاهنشاهی برای دموکراتیک نشان دادن نظام، دو حزب «ملیون» با نظارت منوچهر اقبال و «حزب مردم» به سروری اسدالله علم را تشکیل داد. در سال‌های بعدی انقلاب سفید شاه با مخالفت روحانیانی چون امام خمینی (ره) روبرو شد ... تصویب کاپیتولاسیون و سخنرانی امام علیه آن و تبعید ایشان در سال ۱۳۴۳ از دیگر حوادث مهم این سال‌ها بود. حمله یکی از سربازان گارد به شاه در سال ۱۳۴۳، طرح ترور شاه به وسیله گروه چهار نفره مائوئیستی، تأسیس سازمان مجاهدین خلق، قیام مسلحانه سپاهک در سال ۱۳۴۹ و تأسیس حزب رستاخیز از حوادث مهم این برهه زمانی به شمار می‌رود که در حوزه اجتماعی نیز تأثیراتی بر جای گذاشته بود. از جمله چنین تأثیراتی این است که در طی سال‌های بعد از دهه سی، مبارزان و روشنفکران چند دسته شده بودند: عده‌ای هرگونه تلاشی را بی‌ثمر می‌دانستند و گروهی دیگر تا حدودی به بهبودی اوضاع امیدوار بودند. در این میان گروه سومی نیز وجود داشت که به مبارزه مسلحانه معتقد بودند. در این اوضاع و احوال متناسب با ورود نیروهای مذهبی به عرصه سیاسی- اجتماعی کشور، شعر اجتماعی دین‌گرا از سطح زیرین نهاد شعر به لایه‌های رویین آمد. شفیعی کدکنی (از زبان برگ)، موسوی گرمارودی (عبور)، و نعمت میرزازاده از چهره‌های شاخص در این زمینه هستند (زرقانی، ۱۳۹۱: ۳۶۰).

با توجه به این امر که در شعر دسته‌بندهای مختلفی چون کلاسیک و آزاد و ... شکل گرفته شده بود و هر یک از شاعران در طیف خاصی قرار می‌گرفتند که دارای ویژگی‌های شعری خاص خود بودند، از این‌رو اشاره‌ای گذرا به جریان‌های شعری این دوره خواهیم داشت تا از این رهگذر دریابیم شفیعی کدکنی در چه طیفی از شعر و شاعری قرار می‌گیرد و ویژگی‌های شعری و جلوه‌های نمادگرایی در اشعار این دوره از زندگی او به چه صورتی است.

۲-۲. جریان شناسی شعر دهه‌های چهل و پنجاه

در طی سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۵۷، سه جریان شعری شکل گرفت. جریان اول: سنتی‌پردازان اصیل، جریان دوم: شعر نیمه‌سنتی و جریان سوم شعر آزاد است. شاعران جریان سوم (شعر آزاد) خود در سه گروه اصلی قرار می‌گیرند: شاخه اعتدال‌گرا، شاخه پیچیده‌گرا و شاخه چریکی. شاخه اعتدال‌گرا دنباله طرز نیما، اخوان، فرخزاد و سپهری است (زرقانی، ۱۳۹۱: ۳۶۲).

۳-۲. ظهور شفیعی کدکنی در شاخه اعتدال‌گرا

زرقانی درباره ویژگی‌های مجموعه اشعار م. سرشک بر این باور است: زمزمه‌ها که در سال ۱۳۴۴ منتشر شده است دارای اشعار سنتی است که خود شاعر به روحیه عاریتی و بیمارگونه سبک هندی حاکم بر آن، معترف است. وی معتقد است رگه‌های اصلی شعر شفیعی کدکنی را می‌توان در همین دفتر جست‌وجو کرد. درون‌مایه‌های فرهنگی- انسانی، گرایش به فرهنگ و ادب کلاسیک (به‌خصوص ادبیات عرفانی)، طبیعت‌گرایی و عاشقانه‌ها از جمله مضامین شعری دفتر زمزمه‌ها به شمار می‌آیند (بشردوست، ۱۳۸۶: ۲۱).

طرفداران این طرز (اعتدال‌گرایی)، ضمن به رسمیت شناختن ذوق‌های متنوع و اصالت دادن به جانب فنی و سطح هنری، زبان شعر را چندان پیچیده نمی‌کردند که در معنای آن خللی ایجاد شود و جانب اعتدال را رعایت می‌کردند. از شاعران این شاخه می‌توان به نیما بنیانگذار شعر آزاد، اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، نصرت رحمانی، فریدون مشیری، سیاوش کسری، محمد زهری اشاره کرد. در کنار این شاعران چهره‌ای مثل محمدرضا شفیعی کدکنی ظهور کرد (زرقانی، ۱۳۹۱: ۳۶۵). زمزمه‌ها، شبخوانی، از زبان برگ، در کوچه‌باغ‌های نیشابور، مثل درخت در شب باران، از بودن و سرودن، بوی جوی مولیان، مرثیه‌های سرو کاشمر، خطی ز دل‌تنگی، غزل برای آفتابگردان، در ستایش کبوترها، ستاره دنباله‌دار از جمله دفترهای شعری شفیعی کدکنی است که در دو مجموعه آیین‌های برای صداها و هزاره دوم آهوی کوه گرد آمده‌اند.

دفتر شبخوانی، تلاش شاعر برای رهایی از روحیه عاریت‌گونه سبک هندی است. در این دفتر شعرهای نیمه سنتی و آزاد به چشم می‌خورد. در شعرهایی چون "پیغام‌ها"، "سوگواری"، "شبگیر کاروان"، "آیین جم" و "زنهار"، به زمینه‌های معنایی سیاسی- اجتماعی روی آورده است. در عین حال با روی آوردن به تاریخ و فرهنگ کلاسیک سعی دارد پشتوانه شعرش را غنی سازد.

زرقانی، «از زبان برگ را، یک نقطه عطف در زندگی شعری شفیعی کدکنی به‌شمار می‌آورد؛ زیرا معتقد است از تقلید، به‌ویژه تقلید از اخوان ثالث تا حد بسیار زیادی بدور مانده است و رویکرد او به طبیعت از حالت توصیفی خارج شده و در شعرهایی چون "گل‌های زندان"، "مرثیه درخت"، "برای باران" خصلتی کاملاً سمبلیک به خود می‌گیرد. در این دفتر وجه سیاسی- اجتماعی کمرنگ‌تر گردیده و شاعر به اندیشه‌های فلسفی- انسانی روی آورده است. دفتر شعری "در کوچه باغ‌های نیشابور"، ساختار بنیادین شاعر مبتنی بر سه رکن: تاریخ و فرهنگ‌گرایی با رویکرد تحلیلی، طبیعت‌گرایی با رویکرد غنایی و سمبلیک، و انسان‌گرایی با رویکرد فرهنگی، تکوین می‌یابد. اشعار بعدی شفیعی کدکنی که در قالب مجموعه هزاره دوم آهوی کوهی به چاپ رسیده است دربرگیرنده ویژگی‌های پیشین به شکلی پخته‌تر و کامل‌تر است» (زرقانی، ۱۳۹۱: ۳۶۱-۳۶۶).

۴-۲. مضامین تحلیلی اشعار شفیعی کدکنی

۱-۴-۲. بیان وضعیت اجتماعی

شعر دیباچه یکی از اشعاری است که سراسر این شعر انعکاس وضعیت ناگوار اجتماعی است. شاعر اظهار می‌دارد که خشکسالی طبیعی و قراردادی خشکسالی است که می‌توان با آن به مبارزه برخاست و بر آن غلبه کرد، اما درجه بدتر خشکسالی

وقتی است که نور و روشنایی را از انسان دریغ ندارند و از او امید و آرزو را دریغ و شادی و شور را در دل انسان خاموش کنند و گرنه در مقام خشکسالی طبیعی و قحطی آب می‌توان صبر کرد:

ز خشکسالی چه ترسی / که سد بسی بستند / نه در برابر آب / که در برابر نور / و در برابر آواز و در برابر شور (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۰: ۵۰).

طبق آنچه گفته شد وظیفه و مسئولیت شعر این نیست که امید واهی و عبث در دل خلق بپروراند، اما در جایی که خود شاعر احساس می‌کند که جامعه آمادگی این مسئله را دارد که امیدوار باشد و به حرکت و داشته شود، رسالت شاعر تغییر می‌کند و باید این امید را هر چند ناچیز در دل خلق بیدار و زنده گرداند. در شعر «از بودن و سرودن»، سرشک تلاش می‌کند این کورسوی امید را در دل مخاطب بیدار نگه دارد از مخاطب می‌خواهد که از خواب غفلت بیدار شود و نعره‌ای سنگی بکشد تا خواب دریاچه‌ها را بشکند و تلاش کند که سیاهی و ظلمت شب را با امید سحر و پیروزی از بین ببرد:

خواب دریاچه‌ها را

با نعره سنگ بشکن

بار دگر به شادی

دروازه‌های شب را

روبرو سپیده واکن (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۶۷).

در ادامه همین مطلب به شعر زیبای دیگری برمی‌خوریم از همین دفتر به نام «دریا» که شاعر در نهایت ایجاز و کوتاهی انسان‌های راکد و خاموش را به مرداب و انسان‌های بی‌قرار و ومتحرک را به دریا تشبیه می‌کند و اعلام می‌کند که انسان‌هایی که راکد ایستاده‌اند و منتظر معجزه هستند و در خوابی مرداب‌وار فرو رفته‌اند هیچگاه کار از پیش نمی‌برند. در مقابل انسان‌های بی‌قرار و کسانی که آرامش ظاهری را طلب نمی‌کنند، همیشه بسان دریا در جوش و خروش خواهند بود و حتی اگر شب‌بیداری و آشفته‌خوابی نیز داشته باشند، به امید پیروزی ساکت نخواهند ماند:

حسرت نبرم به خواب آن مرداب که آرام درون دشت شب خفته است

دریایم و نیست باکم از طوفان دریا همه عمر خوابش آشفته است

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۳)

۲-۴-۲. بیدار کردن خلق

یکی از نکات مهم در اشعار شفیی تعالی اندیشه در رباعی است. این نکته زمانی بارزتر می‌شود که مخاطب بداند که مفاهیم و محتوای رباعی در دوره‌های گذشته بیشتر حول محور اغتنام فرصت و گلایه از جهان و چند و چون آفرینش یا وصف معشوق بوده است و هیچ‌گاه هیچ شاعری دیدگاه اجتماعی وارد رباعی ننموده است. یک رباعی زیبا و کم نظیر در اشعار م. سرشک وجود دارد که در آن شاعر، فرد اجتماعی متفکر را همیشه در کوران حوادث می‌بیند و معتقد است فردی که فراتر از زمان خود بیندیشد همیشه مورد تهاجم و انتقاد واقع می‌شود:

که ملحد و که دهری و کافر باشد که دشمن خلق و فتنه‌پرور باشد

باید بجشد عذاب تنهایی را مردی که ز عصر خود فراتر باشد

شاعر موضوعی را مطرح می‌کند که در تمام قرون و اعصار صدق می‌کند. شعر بسیار همه‌گیر است، در زمان‌های مختلف و در مکان‌های مختلف بوده‌اند افرادی که آماج حملات دشمنان قرار گرفته‌اند و سرکوب گشته‌اند، از حلاج‌ها گرفته تا

سهروردی‌ها و عین‌القضات‌ها و حافظ‌ها و شفیعی‌ها و اخوان‌ها و شاملوها. شفیعی این فردِ فراتر از عصر خود را کسی می‌داند که در صدد بیدار کردن خلق غافل است، فردی که حتی می‌تواند عذاب تنهایی را به جان بخرد و مورد تهمت واقع شود، به قیمت اینکه جامعه را از خطرات، بلایا، دشمن و ظلمت و سیاهی آگاه گرداند.

۲-۴-۳. آرمان‌شهر

م. سرشک در شعری که نام آن نیز بیان‌گر آرمان‌شهر است، مدینه فاضله ذهن خود را نشان می‌دهد؛ شعری به نام «ناکجا». در این شعر شاعر می‌رود و رخت از این زمین آلوده و چرکین برمی‌کشد، می‌رود به ناکجایی که در آنجا نه آشنایی هست و نه غریبه‌ای، جایی بکر و دلخواه:

من و شعر و جوبار رفتیم و رفتیم
به آنجا رسیدیم، آنجا که دیگر
نه جا پای کس بود و نه آشنا بود.

به جایی می‌رود که در آنجا درختان و پرندگان و حتی تمام جانداران در آن به سبک و سیاقی دیگر زندگی می‌کنند، به مسلکی آسمانی، جایی که در آنجا به جز خدا چیز دیگری را نمی‌توان دید و یافت:

درختان به آیین دیگر
و مرغان به آیین دیگر
صدایی که می‌آمد از دور

صدای خدا بود، رها بود (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۵۶).

۲-۴-۴. یأس فلسفی

در شعری با عنوان پژواک این یاس را می‌توان به وضوح دید. شاعر از عشق و حریم آن به دلیل عدم تحرک و جنبش طلب بخشش و مغفرت دارد؛ چرا که عشق این مسیر را برای شاعر و خلق باز نهاده بود تا به بلندای افق آرزوهایشان دست یازند، ولی این شاعر و خلق هستند که نتوانستند از فرصت‌های عاشقی برای حرکت استفاده کنند و عشق مجال را برای پرواز می‌گسترد، اما کسی نیست استفاده کند. عشق راه آغاز را نشان می‌دهد، کسی نیست آن را ادامه دهد:

به پایان رسیدیم اما نکردیم آغاز
فروریخت پرها
نکردیم پرواز

ببخشای، ای روشن عشق بر ما ببخشای!

شاعر از اینکه او و امثال او نتوانسته‌اند به کوچه‌های شب گرفته و ظلمت نشسته صبح و پیروزی را دعوت کنند، ابراز ناراحتی می‌کند، از این که نتوانسته‌اند در وجود خودشان طعم پیروزی و وجود امید و صبح را بیدار کنند، احساس گناه می‌کند.

۲-۴-۵. مفاهیم فرامرزی

شاعر در شعری موسوم به «سفر به خیر» باز هم دغدغه‌ای همه‌گیر و جهانی را مطرح می‌کند. در تمام دنیا هستند کسانی که پایبند و دست‌بسته هستند و نمی‌توانند آزادوار و مانند نسیم روزگار بگذارند. انسان‌هایی هستند که مانند گون قدرت حرکت و جنبش ندارند و در مقابل انسان‌هایی که آزاد و آزاده زندگی می‌کنند:

به کجا چنین شتابان / گون از نسیم پرسید

دل من گرفته زین جا / هوس سفر نداری / ز غبار این بیابان

در تمام دنیا هستند کسانی که آرزوی پرواز و آزادی دارند و غبطه می‌خورند به حال آزاده‌ها و آزادهایی هستند که پاینده‌ها را تحریک به حرکت می‌کنند:

به کجا چنین شتابان / به هر آن کجا که باشد به جز این سرا سرایم
سفرت به‌خیر اما، تو و دوستی خدا را / چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی
به شکوفه‌ها، به باران/ برسان سلام ما را (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۵۷).

سفر نماد پویایی و رشد است. سلام رساندن به شکوفه و باران نیز نماد حضور طراوت و تازگی و آزادی در جایی دیگر است.

۲-۵. نمادهای سیاسی - اجتماعی - تاریخی در شعر شفیع کدکنی

م. سرشک شاعری نمادگراست، اکثر نمادهای تجلی‌یافته در شعر وی یا از عناصر و پدیده‌های مربوط به طبیعت اخذ و اقتباس شده‌اند یا از متن میراث‌های فرهنگی و ادبی و اساطیری گذشته فارسی برگرفته شده‌اند و یا از فضای سیاسی، اجتماعی و تاریخی روزگار شاعر؛ زیرا شعر شفیع کدکنی بازتاب حوادث و رویدادهای اجتماعی در قالب رمز و نماد و تصویر و کنایه است. «اجتماعی بودن، که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر شفیع است، عمدتاً از شناخت درست شاعر از جامعه، دردها و مشکلات اساسی آن برمی‌خیزد. (رحیمی، ۱۳۷۰: ۲۰۸)؛ چرا که عصر او، عصر خفقان و استبداد آن عصر است که آزادی مردم مصلوب و سایهٔ اختناق بر همه جا گسترده شده بود. در چنین فضایی شفیع کدکنی بیانی غیر صریح همچون استفاده از تشبیه و تمثیل و نماد و کنایه به روشنگری پرداخت تا ضمن در امان ماندن از آسیب و خطرات احتمالی، تأثیرپذیری سخن خود را دوچندان کند؛ زیرا تأثیر بیان غیرمستقیم بسیار بیشتر از کلام مستقیم است، برای مثال می‌توان غزل‌های زیر را که جزو موفق‌ترین غزلیات اجتماعی شعر معاصر به شمار می‌آید، نام برد:

نفسم گرفت از این شب، در این حصار بشکن در این حصار جادویی روزگار بشکن
تو که ترجـمان صبحی، به ترنم و ترانه لب زخم‌دیده بگشا، صف انتظار بشکن
«سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی؟» تو خود آفتاب خود باش و طلسم کار بشکن
بسرای تا که هستی، که سرودن است بودن به ترنمی دژ وحشت این دیار بشکن
(شفیع کدکنی، ۱۳۴۳۴)

در سرودهٔ بالا که تاریخ آن حدوداً به سی - چهل سال پیش برمی‌گردد، تمامی کلمات رمزی از سیاهی و ظلمت و خفقان یک دورهٔ حاکم بر کشور است. کلماتی چون حصار و نفس گرفتن، لب زخم‌دیده، طلسم و شب و بر نیامدن آفتاب و دژ وحشت. در نقطهٔ مقابل آن شاعر از صبح و ترنم و ترانه سخن به میان آورده است تا مردم را به بودن و زیستن دعوت کند. شب: نماد ظلمت و سیاهی و خفقان؛ حصار نیز نماد عدم آزادی و گرفتاری است، حتی گرفتن نفس نیز خود سمبل است از خفقان و عدم آزادی. در ابیات بعدی، صبح می‌تواند نماد پیروزی و آزادی و رهایی باشد. آفتاب: نماد ظهور یک رهبر؛ دژ وحشت: نماد حکومت ظالم و ستمگر. در بیت سوم آفتاب می‌تواند رمز ظهور یک رهبر و راهنما در دل ظلمت و سیاهی (شب) باشد و به دلیل این که امکان ظهور آن وجود ندارد، شاعر از مردم روزگار می‌خواهد که هرکس رهبر خود برای شکستن طلسم ظلم و ستم و رسیدن به پیروزی و رهایی باشد و از آنان می‌خواهد سرود بودن و هستی را بخوانند و این سرود سرود آزادی است که با ترنم آن دژ وحشت شکسته خواهد شد. لذا دژ وحشت نیز نمادی است از حکومت ستمگر آن دوره. گفتنی است که برخی از سمبل‌های اساطیری و حماسی نیز در این ابیات مشاهده می‌شود، کلماتی چون طلسم و دژ که نماد و یادآور نبرد و حماسهٔ پهلوانی است:

موج موج خزر، از سوک، سیه پوشاناند بیشه دلگیر و گیاهان همه خاموشاناند
 بنگر آن جامه کبودان افق، صبح دمان روح باغاند کزین گونه سیه پوشاناند
 چه بهاری ست، خدا را که در این دشت ملال لاله ها آینه خون سیاوشاناند
 آن فروریخته گل های پریشان در باد کز می جام شهادت همه مدهوشاناند
 نامشان زمزمه نیمه شب مسستان باد تا نگویند که از یاد فراموشاناند
 گرچه زین زهر سمومی که گذشت از سر باغ سرخ گل های بهاری همه بی هوشاناند
 باز در مقدم خونین تو ای روح بهار بیشه در بیشه، درختان، همه، آغوشاناند
 (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۰۱)

در این غزل که درون مایه ای سراسر اجتماعی - تاریخی دارد، «به افشای سرکوب بی رحمانه جنبش ها و حرکت های اصیل اجتماعی همچون واقعه خونین سیاهکل، و جنگل، به دست عمله جور می پردازد» (فولادوند، ۱۳۸۶: ۱۱۶). به محض سکوت آن مردان حادثه جو، شاعر در دفتر «در کوچه باغ های نیشابور» کوبنده ترین پاسخ ها را در قالب اشعاری سمبلیک و نمادین به نظام سلطنتی می دهد، غزل سوگ نامه در رثای قهرمانان سیاهکل سروده شده است. دشت ملال نماد کشور ایران است که مورد بی مهری و ستم واقع شده است و اشاره به صحنه کشته شدن قهرمانان سیاهکل دارد. لاله نماد کسانی است که در راه نجات و آزادی به شهادت رسیده اند (قهرمان و مبارزان سیاهکل). شاعر در این بیت - به صورت تصویر در تصویر - لاله ها را آینه خون سیاوش معرفی کرده است. کلمه سیاوش علاوه بر این که جنبه و نماد و نشانه ای از معرفت شاعر نسبت به حماسه پهلوانی و فرهنگ و ادب تاریخ ایرانی است، نشان دهنده پاکی و معصومیت لاله های در خون خفته است؛ به بیانی دیگر، شاعر این مصرع را با دو نماد و تصویر مطرح کرده است؛ تصویر و نماد اول، لاله است که نماد شهید و شهادت است و تصویر و نماد دوم، سیاوش است که نماد فرهنگ ملی و پهلوانی ایران باستان است و از طرفی نماد پاکی و معصومیت و بی گناهی. فروریخته گل های پریشان، نماد قهرمانان و شهدای واقعه سیاهکل است. زهر سموم: سمبلی است از تلخی ها و ناکامی های و قتل و کشتار قهرمانان و مبارزان روزگار شاعر. سرخ گل های بهاری نیز نماد شهدای سیاهکل است و بی هوشی نماد سستی و رکود و درد و رنج مردم عصر شاعر یا در شعر زیر:

ای مرغ های طوفان!

پروازتان بلند!

آرامش گلوله سربی را

در خون خویشتن

- این گونه عاشقانه پذیرفتید،

این گونه مهربان.

ز آن سوی خواب مرداب،

آوازتان بلند!

می خواهم از نسیم بپرسم:

بی جزر و مد قلب شما،

آه!

دریا چگونه می تپد امروز؟

ای مرغ های طوفان!

پروازتان بلند! (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۰۳).

مرغ‌های طوفان: نماد مبارزانی‌اند که در واقعه سیاهکل در راه آزادی و رهایی به شهادت رسیدند. گلوله سربی هم به واقعه گلوله باران کردن آن‌ها اشاره دارد. دریا هم نماد کشور ایران است. همچنین در این ابیات:

همیشه دریا، دریاست

همیشه دریا، طوفان دارد

بگو! برای چه خاموشی

بگو: جوان بودند

جوانه‌های برومند جنگل خاموش.

بگو برای چه می‌ترسی!

سپیده دم، اینجا،

شقایقان پریشیده در نسیم

هراسان

بر این گریوه فراوان دیده‌است!

در این ابیات نیز که به واقعه جنگل اشاره دارد، دریا رمزی از کشور ایران است که به دلیل وقایع سیاسی - تاریخی، دچار هرج و آشفستگی گردیده است. شاعر با تعبیر طوفان که نماد خشم و خروش و هرج و مرج و نابه‌سامانی است از آن یاد می‌کند. جوانه‌های برومند هم سمبل مبارزان جوانی است که در راه آزادی و رهایی در این واقعه به شهادت رسیده‌اند. جنگل خاموش که تعریضی به واقعه جنگل دارد، سمبل دیگر از کشور ایران است که شاعر صفت خاموش را که نماد بی‌حرکتی و سکون و یأس است، برای آن برمی‌گزیند. در سطرهای بعدی نیز شقایقان پریشیده نماد و تعبیر دیگری است برای همان مبارزان راه نجات و رستگاری. گریوه هم نماد ایران است که در زیر بار ظلم و ستم و بیداد به گریوه مانند شده است.

آن عاشقانه شرزه، که با شب نزیستند رفتند و شهر خفته ندانست که کیستند

فریادشان تموج شط‌حیات بود چون آذرخش در سخن خویش زیستند ...

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۸۸)

این غزل نیز یک غزل اجتماعی به‌شمار می‌رود که در آن شاعر از مبارزان و رزمندگان با سمبل عاشقان شرزه یاد کرده است. شب نیز نماد ظلم و سیاهی و بیداد است. شهر خفته که مراد مردم سرزمین شاعر است، نماد انسان‌های غافل و بی‌تفاوتی است که هیچ‌گونه تلاشی برای بهبودی اوضاع انجام نمی‌دهند. مرغان پرگشوده طوفان: سمبل مبارزان و کسانی که در راه آزادی، مقاومت و جهاد می‌کنند. غارت طوفان: نمادی از اوضاع آشفته و پریشان آن روزگار است و شقایق نیز نماد همان رزمندگان و مبارزان کشور شاعر که با تعبیر باغ از آن یاد کرده است.

... در سوگت ای درخت تناور،

ای آیت خجسته در خویش زیستن!

بالیدن و شکفتن،

در خویش بارور شدن از خویش

در خاک خویش ریشه دوندان

ما را حتی امان گریه ندادند ...

این شعر بیشتر شعری نواجمی و حماسی است و درعین حال به یکی از وقایع تاریخ ایران اشاره دارد. واقعه‌ای که در آن به مرگ مصدق می‌انجامد. لذا در این ابیات که به دلیل طولانی بودن پاره‌ای از آن ذکر شد، درخت نماد و رمزی است از مصدق (نقل به مضمون، بشردوست، ۱۳۸۶: ۸۸).

تو پاکبازترین عاشقی

در این آفاق

چه جای آن‌که

در این راه

تسلیت شنوی.

قمارباز عاشق

که باخت هرچه داشت

و جز هوای قماری دگر

نماندش هیچ (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۱۶).

قلندری که م. سرشک از آن سخن می‌گوید با قلندر ورد زبان عرفا فرق دارد. قلندر تجلی‌یافته در شعر وی، در متن جامعه حضور دارد و هرچه دارد برای جامعه می‌بازد و معمولاً شاعر با سمبلی چون شقایق از آن یاد می‌کند: «بنابراین "شقایق" تقریباً در تمامی اشعار شفیفی نماد "قلندر مجردی" است که بر سر آرمان‌های خویش که رهایی مردم است می‌جنگد» (همان، ۲۱۹). به دلیل تکرارهای زیاد در اشعار او حکم یک کلان‌نماد را دارد که در بخش‌های قبل سخن از آن رفت. علاوه بر شعر زیر در سروده‌هایی چون: باز آخرین شقایق این باغ نیستند (آیین، ۳۸۸)، شهری آن سوی شقایق می‌شود طالع (همان، ۴۲۷)، حیف آن شقایق‌ها و عاشق‌ها (هزاره دوم، ۱۴۶)، منزله است شقایق (همان، ۲۹۱) و ... کلان‌نماد شقایق تکرار شده است.

... بزرگوار!

اینک بهار جان و جماد

شقایقان پریشیده در سموم تو را

هزار باغ و هزاران هزار بیشه کند

چه بیشه‌های برومند سرخ رویان روی

که روزگار نیارد ستردش از آفاق

اگرچه طوفان

صدها هزار صاعقه را

پی درودن این سرخ بیشه تیشه کند (همان، ص، ۴۱۶).

افزون بر موارد ذکرشده، در ابیات زیر شاعر به جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاه اشاره دارد و «به طعن و تسخر آنانی را که غافل از "خورشید آن حقیقت سوزان" چنگ بر تار عنکبوت جابه، جاودانگی دولت مستعجل خود را جشن گرفته‌اند» (فولادوند، ۱۳۸۸: ۱۱۸)، به باد انتقاد می‌گیرد:

جشن هزاره خواب، جشن بزرگ مرداب

خوکان لوش‌خوار^۱ لجن‌زی!

۱. لوش‌خوار: لجن‌خوار

آن سوی این همیشه - هنوزان،
مُردابکِ حقیر شما را خواهد خشکاند
خورشیدِ آن حقیقت سوزان
این سان که در سراسر این سیاحت و سپهر
تنها طنینِ تار و ترانه
غوغای بویناک شماهاست
جشن هزارسالهٔ مرداب، جشن بزرگ خواب
ارزانی شما باد!

پادفره شما را
روزان آفتابی

دیر است و دور نیست (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۱۱).

جشن مرداب: نمادی است که شاعر برای جشن‌های ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی برمی‌گزیند. به تناسب آن در ابیات بعدی از غوکان لوش‌خوارِ لجن‌زی، سخن به میان آورده است. مردابکِ حقیر نیز نماد دیگری است برای جشن شاهنشاهی. شفیی - کدکنی با پسوند تصغیر و تعبیر مرداب، بزرگی آن را بسیار خرد و حقیر نشان داده است و از آواز و سر و صدای این جشن با نمادی چون غوغای بویناک یاد کرده است. همچنین می‌سراید:

در این شب‌ها
که از بی‌روغنی دارد چراغِ ما
فتیله‌اش خشک می‌سوزد
و دود و بوی خنجیرش ز هر سو، می‌رود بالا
بگو پیر خرد، زرتشت را، یارا،
چراغ دیگری از نو برافروزد.
درین شب‌های هولِ هرچه در آن رو به تنهایی
چراغ دیگری بر طاقِ این آفاق روشن کن
«یکی فرهنگِ دیگر،

نو،

برآر ای اصلِ دانائی! (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۸).

در این سروده نیز چهرهٔ یک شاعر متعهد و دلسوز به‌خوبی نمایان است. م. سرشک در مقام هنرمندی حساس و مسئول در قبال جامعه‌ای شیخون دیده، هرگز نخواست است شعری بسراید خالی از رسالت و آرمان‌های انسانی. بنابراین صورخیال در شعر او چه تشبیه و چه مجاز و چه استعاره و چه نماد، همه و همه در تبیین غم و شادی جامعهٔ محرومان و مظلومان بوده است. در شعر پیشین،

چراغِ کهنه: نماد فرسودگی و ناتوانی و بی‌رمقی یک فرهنگ دیرسال محتضر است (نقل به مضمون از فولادوند، ۱۳۸۸: ۱۵۹).
ته کشیدن نفت و روغن و سوخت این چراغِ کهنه که فتیله‌اش خشک می‌سوزد: نماد فضای جامعهٔ خسته و پیر روزگار شاعر است. زرتشت: نماد پیامبر خرد و فرزانی و روشنایی است.

... خون بر افق پشنگ شد از شرق

شب را در آستانه اکنون

گوئی دریده‌اند جگرگاه!

از این دریچه تا لب حیرت

کوته رهی‌ست: جشن بهار و

شادی زده‌ست خیمه و خرگاه.

در این ابیات و دیگر اشعاری که در دوره پهلوی شفیعی سروده است، «شب، سمبلی است معادل استبداد، قتل و غارت و سرکوب و خفقان و اشاعه هرچه بیشتر فقر و فساد و جهل. در این تکه شعر شفیعی در هیأت یک هیولای فاجعه‌آمیز، پیش پای آفتاب، بر آستانه اکنون، فواره جگرگاه دریده‌اش پشنگ و پاشان، دیواره نقره‌گون افق صبح را به خون پاشانیده است» (همان، ۱۶۸) و به دلیل پاره‌شدن جگر شب که معادل نابودی و ریشه‌کن شدن حکومت ظلم و جور و جهل است، جشن بهار را که نماد پیروزی و آزادی و رهایی است، به مردم بشارت می‌دهد و اظهار می‌دارد که تا آزادی راهی کوتاه مانده است.

معراج‌نامه، یکی از دیگر از شعرهای شفیعی است که در سال ۱۳۴۹ سروده است و از فضای دشوار سیاسی و اجتماعی واپسین دهه حکومت شاهنشاهی در ایران سخن می‌گوید. تمثیل‌ها و نمادهای موجود در این شعر، عمدتاً محصول فضای خاص اجتماع و فشارها و اختناق‌های موجود در آن برهه از زمان است که نویسنده نمی‌تواند به صراحت به موشکافی و یا تبیین اجتماع و مشکلات آن پردازد و مجبور است در قالب رمز، ایما و ابهام شاعرانه، آنها را بررسی کند. شفیعی کدکنی در این شعر با استفاده از رمز و ابهام شاعرانه، به وضعیت سیاسی حاکم بر ایران از قبیل، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تبعید و مرگ محمد مصدق، اختناق و فشار سیاسی حاکم بر آنها و تبعات حکومت مستبد در تمام ارکان و مؤلفه‌های آن و همچنین مبارزه بر ضد حکومت و کشته‌شدن و حرفی برای تاریخ و اجتماع زدن، پرداخته است (عباسی، ۱۳۸۷: ۸-۵).

آن‌گه مرا رها کرد

در ساحت غیاب خود و خویش

آن‌سوی حرف و صوت

در آن‌سوی بی‌نشان (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۹۸).

او ابزار داشته است که در این مرحله توانسته بالاتر از «فروغ تجلی» پرواز کند:

آن‌گاه

واژه‌ای به من آموختند

سبز

(فهرست مایشاء و ماشاء)

تا

بالاتر از فروغ تجلی

پروازها کنم (همان، ۳۹۸).

«فروغ تجلی، رمز و نماد "حدّ و مرز ملکوت خداوند" است که حتی فرشتگان مقرّب را به آنجا راهی نیست، ولی پیامبر (ص) در شب معراج از این مرحله گذشت» (همان، ص، ۱۳). در ابیات بعدی از نور سیاه ابلیس سخن به میان آورده که در دوزخ در حال تابیدن بود:

نور سیاه ابلیس

می تافت

آنچنان که فروغ فرشتگان

بی رنگ می شد

آنجا در هفت آسمان (همان، ص، ۳۹۹).

با توجه به فضای سیاسی - اجتماعی حاکم بر شعر نور سیاه ابلیس، می تواند نماد حکومت پهلوی باشد.
آنگاه

نزدیک تر شدم

دیدم کنار صبح اساطیر

روییده بوته های فصیحی

که میوه شان

سرهای آدمی ست

اگر چند سرها بریده بود و

سخن می گفت (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۰۰-۴۰۱).

بوته های فصیح سمبل و نماد "کشتگان و شهیدانی" است که در راه آرمان های وطن (ایران) در دوران مبارزه به شهادت رسیده اند و مرگ آنان خود، «حرفی» است که می زند، یعنی مرگ، عاملی برای اتمام رسالت آنان نیست؛ بلکه آغاز راه و راهنمایی دیگر مبارزان و متفکران برای نجات ایران از اختناق حاکم است و در سطرهای بعدی نیز "این سرها"، رمز "شهادتی" است که حقیقت مبارزه را با شهادت خود بیان کرده اند.

آنگاه نزدیک تر شدم

تندیس گرگ پیری دیدم

فانوس دودخورده به کف داشت

کاینک دمیده صبح قیامت

دیدم که واژگانش

مثل گوزن و کرگدن و گاو

گویی که شاخ دارند ... (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۰۱).

«تندیس گرگ پیر، نماد «رضاشاه یا محمدرضاشاه» است و اشاره به «دروغ ها و فریب های» آنان دارد. در قاموس فکر و اندیشه شفیی «نور سیاه ابلیس، تندیس گرگ پیر و واژه های شاخدار» نماد حکومت پهلوی و شاه است. مفهوم شاخ داشتن واژگان، این است که شاه و عوامل او فقط در فکر و در حال سرکوب کردن تمام افکار روشنفکرانه و آزادی خواهی هستند. درعین حال نیز ایهامی به «دروغ های شاخدار» رژیم نیز دارد.

یک بار هم برای تماشا

دل تان نخواسته

در ازدحام کوچه بن بست

از دور یک ستاره کوچک را

با دستتان نشانه بگیرید

و یک صدا بگویید:

آنک طلوع دوزنب از شرق! (همان، ۴۰۵).

شاعر از اصطلاح «دوزنب» برای بیان بحران و آشوب جامعه استفاده کرده است که در اعتقاد قدما، ستاره منحوسی است و اگر به وقت طلوع، شعاع آن به سمت شرق باشد، علامت نحسی و وقوع اتفاقات بسیار ناخوشایند خواهد بود.

۲-۶. نیشابور نماد دنیای آرمانی م. سرشک

نیشابور هم در کنار شقایق و کبوتر از جمله نمادهای تکرارشونده است که در شعر م. سرشک تشخص ویژه‌ای دارد و نشان می‌دهد که شاعر از عمق وجود خود با این کلمه ارتباط برقرار کرده است و آن قدر به آن بال و پر داده است که از معنای قاموسی خود که نام یک شهر است فراتر می‌رود و جنبه نمادین به خود می‌گیرد. از این رو، «نیشابور در شعر م. سرشک، کلان‌نمادی است که سمبل زندگی اجتماعی و حیات فرهنگی ایران در طول سده‌ها و عصرهای گوناگون به شمار می‌رود. در واقع در شعر شفیعی نیشابور از مرز تاریخی خود فراتر رفته و تبدیل به رمز شده است. رمز و نماد دنیای آرمانی و خواستنی شاعر؛ سرزمینی که با آن همه ذخایر معنوی و ارزش‌های فرهنگی در یورش غز و تاتار و قبایل وحشی، جسمش پوسیده، اما روانش بالیده است» (ذوالفقاری و امیدعلی، ۱۳۹۲: ۱۲-۱۳).

در نیشابورم و جویای نیشابورم هنوز

وہ!

چها فاصله‌ها است

اینجاست

در این نقطه که من

در دل شهرم و هر لحظه شوم دور هنوز.

در نیشابورم و جویای نیشابورم هنوز

پُرسَم از خویش

نه با خویش

در این لحظه: کجاست

جای آن جام، که در دل ظلمت اعصار و قرون

پرتو بادهاش از دور دهد نور هنوز؟ (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۳).

۲-۷. جلوه و نمود طبیعت در اشعار م. سرشک

نمادهای طبیعت در شعر شفیعی کدکنی، در خدمت مفاهیم اجتماعی و در جهت گزارش مسائل و معضلات انسانی- اجتماعی و بازگو کردن رسالت و آرمان شاعر -که همان جامعه‌ای آزاد و عاری از ریا و ظلم و فقر و جهل و فساد است - قرار دارند. این مسأله تا حدی در شعر وی نمایان است که محمود کیانوش را به گفتن این نکته مجاب می‌کند که «در شعر سرشک انسان و طبیعت از هم جدا نیستند. جامعه طبیعت بر قامت انسان و جامعه انسان بر پیکر طبیعت می‌زید. گاه انسان باران است و طبیعت آفتاب و گاه به گونه وارون. گاهی طبیعت صفات انسانی دارد: ذهن آسمان، نفس نسیم و ستاره، خواب بنفشه‌ها، و گاه انسان صفات طبیعت را: رودخانه سخن، زلال روشن چشمانش، رودبار شوق، آبشار کبود. قصد شاعر از این

آمیختگی آشتی انسان و طبیعت است. بازگشت انسان را به زمانی می‌خواهد که از خاک می‌زیست، بر خاک می‌زیست و بازگشت به زمانی که سوداگری نیاز او نبود» (کیانوش، ۱۳۵۱: ۱۷۰-۱۷۱).

شفیعی کدکنی در آثاری که مُصَرّ به بیان رویدادهای اجتماعی از قبیل عصیان و اعتراض و انتقاد از وضعیت ناعادلانه موجود و بازتاب مطالبات و رنج‌های بی‌شمار مردم است، از عناصر و پدیده‌های طبیعت به مثابه محمل گذر از مرزهای ممنوع و خطوط قرمز حاکمیت‌ها استفاده می‌کند و مسیر اندیشه و خیالش را از عین به ذهن پیش می‌گیرد. گاه در برابر موانعی که جباران بر راه آزادی مردم جامعه ایجاد کرده‌اند به خشم می‌آید و می‌سراید:

بگو به باران

بیارد امشب

بشوید از رخ

غبار این کوچه باغ‌ها را

که در زلالتش

سحر بجوید،

ز بی‌کران‌ها

حضور ما را

در این شب پای مانده در قیر

ستاره سنگین و پا به زنجیر

کرانه لرزان در ابرِ خونین

تو دانی آری،

تو دانی آری

دلم از این تنگنا گرفته.

بگو به باران

بیارد امشب

بشوید از رخ

غبار این کوچه باغ‌ها را (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۲۳).

گاه طبیعت عجین شده با شعر شفییعی، سمبل‌هایی برای تسلی زخم‌های جامعه دارد و امید می‌دهد که:

وقتی که فصل پنجم این سال

با آذرخش

و تندر و طوفان

و انفجار صاعقه

- سیلاب سرفراز-

آغاز شد

باران استوایی بی‌رحم

شُست از تمام کوچه و بازار

رنگ درنگ کهنگی

خواب و خاک را

و خیمه قبایل تاتار

تا قله بلند آلاچیق شب

آتش گرفت و

سوخت ...

فصلی که در فضایش

هر ارغوان که شکفت، نخواهد پژمرد

عشق من و تو

زمزمه کوچه باغها خواهد شد

وقتی که فصل پنجم این سال

آغاز شد (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۴۷).

فصل پنجم برای شاعر نماد آزادی و رهایی از فقر و جهل و فساد است. از طرفی برای شفیعی که در کویر زیسته، «باران»

نماد «حیات بخشی» نیز هست (بشردوست، ۱۳۸۶: ۱۸۷).

ای کاش ...

ای کاش آدمی وطنش را

مثل بنفشه‌ها

(در جعبه خاک)

یک روز می‌توانست،

همراه خویشتن ببرد هر کجا که خواست،

در روشنای باران،

در آفتاب پاک (همان، ۱۶۹).

شفیعی کدکنی حتی عناصر طبیعی را نمادهایی برای بیان حقایق فکری- فلسفی دانسته است. برای مثال «چرخ چاه کهنه» کاریز برای او نمادین است و یادگار صد قهر و آشتی و یادآور شفاعت دستان روستایی و نشان امید است. چرخ چاه برای شاعر "حماسه سیزیف" را تداعی می‌کند. (بشردوست، ۱۳۸۶: ۱۸۹). شایان ذکر است که سیزیف یکی از اساطیر یونان بوده است که در مورد او و داستان افسانه‌ای زندگی‌اش در کتاب «اساطیر یونان و روم» نوشته اشمیت ژوئل آمده است: «سیزیف پادشاه کورنت، پسر اوئل، با یکی از پلئیداها به نام مروپ پیوند زناشویی بست. او در هنگام مرگ بر آن می‌شود تا عشق همسرش را بیازماید. پس به وی فرمان می‌دهد تا پس از مرگ، پیکرش را به خاک نسپارد و در میدان همگانی رها کند. از همین رو گرفتار دوزخ می‌شود. وی که از فرمانبرداری خلاف عشق زمینی‌ای همسرش، سخت به خشم آمده بود، از پلوتن اجازه می‌گیرد تا به زمین بازگردد و همسر خود را تنبیه کند. همین‌که بار دیگر چشمش به دنیا، آب، خورشید و دریا می‌افتد، از بازگشت به سایه دوزخ سرباز می‌زند. وی به همین خاطر از سوی ایزدان مجازات می‌شود و علت شهرت او در افسانه‌ها همین مجازات ایزدان است. مجازاتی که ایزدان در جهان زیرین برای او تعیین کرده‌اند این است که او محکوم است سنگی

عظیم را تا بالای قلّه کوهی بغلتاند، ولی هرگز به قلّه نرسد؛ زیرا سنگ بسیار بزرگ همیشه به پایین فرومی‌غلتد. سیزیف تیره‌بخت مجبور است همیشه این کار را از نو تکرار کند.» (اشمیت، ۱۳۸۳: ۲۵۷-۲۵۸).

در «مرثیه درخت» نیز که در بخش نمادهای اجتماعی به آن پرداخته شده، از عناصر و عوامل طبیعت همچون «درخت» برای نمایش شجاعت و رشادت‌های مصدق استفاده کرده است. همچنین در ابیات زیر «از عناصر و عوامل طبیعت برای بازگو کردن رخداد‌های اجتماعی زمان خود بهره جسته است، عناصری همچون بهار، موج، صبحدم، بیشه بلورین، شامگاه سرد و نظایر آن. برای مثال در اکثر ابیات شفیی از جمله ابیات زیر بهار نماد «آزادی» است، صبحدم نیز نماد «رهایی و روشنایی» و شامگاه سرد سمبل «خفقان و استبداد» است.» (صحرايي، ۱۳۸۸: ۸).

هان ای بهار خسته که از راه‌های دور

موج صدای تو می‌آیدم به گوش

و ز پشت بیشه‌های بلورین صبحدم

رو کرده‌ای به دامن این شهر بی‌خروش

برگرد ای مسافر گم کرده راه خویش

از نیم راه خسته و لب‌تشنه بازگرد!

اینجا میا ... میا ... تو هم افسرده می‌شوی

در پنجه این شامگاه سرد (شفیی کدکنی، ۱۳۷۶: ۹۳).

و یا در قطعه «تحمل خار» بهار سمبل آزادی است که شاعر با زبانی نمادین به توصیف آن پرداخته است: آمد بهار و

برگی و باری نداشتیم

چون شاخه بریده،

بهاری نداشتیم

گل خنده زد به شاخ

و من از خویش شرمسار

کاندر بهار

برگی و باری نداشتیم

دادم ز دست دامت

ای گل

به طعنه‌ای

از باغ تو

تحمل خاری نداشتیم (شفیی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۷).

همچنین در ابیات زیر «دست خشک زمستان» نماد «استبداد» است که طراوت و شادابی را از باغ که نماد «ایران» است، گرفته است:

دست خشک زمستان از این باغ

رنگ‌ها را

بدان سان ربوده‌ست

کز شگفتی

تو گویی

در اینجا

هیچ باغ و بهاری نبوده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۸۱).

۳. نتیجه‌گیری

صورت بیانی نماد یکی از اساسی‌ترین شگردهای بیان م. سرشک است و از آنجا که وی شاعری اجتماعی و گزارشگر آلام و دردهای جامعه روزگار خویش است، ابزارها و روش‌هایی را در شعر خود به کار بسته است که بیشتر ناظر به همین کشف و دریافت هنری است؛ یعنی بیان غیرمستقیم و سمبلیک را روش و مبنای کار خود قرار داده است. برخی از نمادهای موجود در شعر شفیعی ساخته و پرداخته تصورات و تخیلات شاعرانه اوست و برخی دیگر به ساختار شعر معاصر که در برگرفته خرده‌نماد، کلان‌نماد و نمادهای ارگانیک است، برمی‌گردد. او در تمام سروده‌هایش به نحوی درگیر این دغدغه است، وی همواره داغدار و سوگوار هجوم تاتار به ایران و نابودی بخش اعظمی از ثروت‌ها و مفاخر ایران و ایرانیان است؛ چرا که در اندیشه او ایران همچنان در معرض تهدید و تخریب است. شاید این بار خطر به صورت حمله به مرزهای سیاسی و جغرافیایی نباشد، بلکه، این بار هویت ملی - فرهنگی ماست که در معرض خطرات و این بزرگ‌ترین درد شاعر است. به همین خاطر است که ایران با تمام جنبه‌هایش در شعر او حضور دارد، ایران باستان با پیامبران، پهلوانانش و ایران پس از اسلام، با اندیشه متفکران و دانشمندان اسلامی‌اش، تاریخ، هنر و فرهنگ فاخرش به صورت‌های مختلف. از این رو نکته بارز در ساختار همه نمادهای شعر او این است که تمامی آنها ابزاری است در جهت تحقق آرمان و رسالت شاعرانه م. سرشک که همان جامعه به دور از فقر و جهل و بیداد و در یک کلام مدینه فاضله است.

بررسی‌های به عمل آمده از دفاتر شعری م. سرشک به این نتایج دست یافته‌ایم که زبان شعری م. سرشک با توجه به اوضاع نابسامان دهه‌های چهل و پنجاه جامعه ایران که در فقر و فساد و ظلم ناشی از سیاست‌های حکومت پهلوی به سر می‌برد، زبانی سمبلیک و نمادین است، اما در به‌کارگیری نمادها افراط و تفریط نمی‌کند و درعین حال، در استفاده از نماد تعمدی زیرکانه و به نوعی دلسوزانه دارد؛ زیرا قصد وی از به‌کارگیری نمادهایی مثل ظلمت، سیاهی، شب، کویر وحشت بیدارکردن مردم در خواب غفلت فرو رفته است. وی با دوپهلوی جلوه دادن سخن خود با استفاده از ابزار بیانی و تکنیک مؤثری چون نماد، مردم را به تأمل و تحرک برای خلق حماسه آزادی و رهایی وامی‌دارد. از این رو استفاده کاربردی از صورخیالی چون نماد در کنار جنبه زیباشناختی آن، یکی از ابزارهای او برای بیداری و آگاهی مردم است. بنابراین، عمده‌ترین نماد شعری شفیعی کدکنی، نمادهای اجتماعی است. وی به صورت‌های مختلف و با نمادهایی متنوع به ترسیم جامعه سیاسی - تاریخی - اجتماعی دهه چهل و پنجاه می‌پردازد و گه‌گاه از ایران با نماد باغ، کویر وحشت، دشت ملال، بیابان و باغ نگونسار یاد می‌کند و از حکومت پهلوی و ظلم و بیداد آن با نمادهایی چون نور سیاه ابلیس، شب، دژ وحشت، زهر سموم، و مانند آن و دلیل این امر نیز روح بی‌قرار و جان آگاه و جویای کمال اوست که به دنبال رسالت انسان‌مدار خود، در برابر جامعه‌ای که در منجلا ب فقر و جهل و فساد و بی‌عدالتی دست و پا می‌زند، به هر پدیده‌ای متوسل می‌شود تا با بیانی غیرمستقیم و سمبلیک زندگی و زیستن را بستاید و با مرگ و تحمل بیداد به مبارزه برخیزد. به همین خاطر جلوه نماد در آفاق شعر شفیعی که القاگر حرکت و جنبش است و با سکون و رکود در مبارزه است، به لحاظ ریشه دوانیدن در ژرفای خواست و نیازهای اجتماعی و فرهنگی بسیار تأمل برانگیز است.

افزون بر رویدادهای اجتماعی وی از طبیعت و پدیده‌های طبیعی به شکلی نمادین برای بیان اغراض خود بهره جسته است. لذا پس از نمادهای اجتماعی، طبیعت و عناصر آن از پربسامدترین نماد شعری وی به شمار می‌آیند. برای مثال وی طبیعت را ابزاری برای بیان حقایق اجتماعی عصرش قرار داده و از رهگذر عناصر طبیعی چون باد و باران و برگ و طوفان و صاعقه و ... به حوادث سیاسی - اجتماعی زمان خود می‌پردازد و از این طریق مردم عصرش را برای نجات از فقر و جهل و ظلم و بیداد با خود هم‌دل و همراه می‌کند. از طرفی، توجه کامل و وافر به زبان فارسی و استفاده از کلمات آرکائیک و کهن که به نوعی نشان از علاقه او به فرهنگ و زبان ملی - بومی خود است، دیگر ویژگی پرکاربرد شعر اوست.

گذشته از موارد ذکرشده، پاره‌ای از نمادهای بروز یافته در شعر شفیعی کدکنی به تأسی از شاعران هم‌شهری، هم‌عصر یا ماقبل خود بوده است. البته این تأثیرپذیری بیشتر مربوط به دفتر اول شعر شفیعی است، برای مثال در دفتر زمزمه‌ها به پیروی از شاعران سبک هندی واژه‌ای چون آینه که بیشتر نماد حیرت و جنون است، در قاموس معنایی و نمادین زبان و بیان شفیعی کدکنی فراوانی بالایی پیدا می‌کند.

منابع

- ابتهاج، هوشنگ (۱۳۸۱). سیاه مشق. تهران: کارنامه.
- اشمیت، ژوئل (۱۳۸۳). فرهنگ اساطیر یونان و رم. ترجمه شهلا برادران خسروشاهی. تهران: روزبهان.
- اقدامی، علیرضا؛ محمودی چابک، وحید (۱۴۰۱). تقسیم‌بندی نماد در بافت شعر دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی. هشتمین همایش بین‌المللی زبان، ادبیات، تاریخ و تمدن. تفلیس. گرجستان.
- بشردوست، مجتبی (۱۳۷۹). پاسخ به نقد ای بسا کس را که صورت راه زد. کتاب ماه/ادبیات. ۴۱-۴۲، ۴۷-۴۴.
- بشردوست، مجتبی (۱۳۸۶). در جستجوی نیشابور، (زندگی و شعر محمدرضا شفیعی کدکنی). تهران: ثالث، یوشیج.
- بهمنی‌مطلق، حجت الله (۱۳۹۴). نمادپردازی در شعر شفیعی کدکنی. فصل‌نامه مطالعات نقد ادبی. ۱۰ (۴۱)، ۵۵-۲۸.
- ذوالفقاری، محسن؛ امیدعلی، حجت الله (۱۳۹۲). نمادپردازی در چند شاعر شعر نو و مقایسه آنها با هم. بهار ادب. ۶ (۱)، ۱۸۹-۲۰۴.
- رحیمی، رضا (۱۳۷۰). از کتاب بدون مقدمه، در نقد و تفسیر ادبیات معاصر. تهران: مؤسسه فرهنگی ماهور.
- زرقانی، مهدی (۱۳۹۱). چشم‌انداز شعر معاصر ایران (جریان‌شناسی شعر ایران در قرن بیستم). تهران: ثالث.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶). شاعر آینه‌ها (درباره سبک هندی و شعر بیدل). تهران: آگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۵). شاعری در هجوم منتقدان (ویرایشی جدید از کتاب حزین لاهیجی). تهران: آگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰). ادوار شعر فارسی. تهران: سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶). آینه‌ای برای صداها. تهران: سخن.
- صحرائی، قاسم؛ گلشنی، شهاب (۱۳۸۸). شور رهایی در اشعار پیش از انقلاب شفیعی کدکنی. پژوهشنامه ادب غنایی. ۷ (۱۲)، ۷۳-۱۰۴.
- عباسی، حبیب الله (۱۳۸۷). سفرنامه باران (نقد و تحلیل و گزیده اشعار شفیعی کدکنی). تهران: سخن.
- فولادوند، عزت الله (۱۳۸۸). مردی ست می‌سراید (شعر و زندگی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی). تهران: مروارید.
- کیانوش، محمود (۱۳۵۱). بررسی شعر و نثر فارسی. تهران: مانی.
- منفردان، الهام (۱۳۸۷). نمادهای سیاسی - اجتماعی در شعر پس از مشروطه (نیما یوشیج، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، محمدرضا شفیعی کدکنی، فروغ فرخزاد، سیاوش کسرای و نصرت رحمانی). پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه ارومیه. ارومیه. ایران.

یوشیج، نیما (۱۳۶۸). درباره شعر و شاعری. به کوشش سیروس طاهباز. تهران: دفترهای زمانه.
یوشیج، نیما (۱۳۷۵). مجموعه کامل اشعار. به کوشش سیروس طاهباز. تهران: نگاه.

References

- Abbasi, H. (2008). *The Rain's Journey (Criticism, Analysis and Selection of Shafii-Kadkani's Poems)*. Tehran: Sokhan.
- Bahmani-Motlaq, H. (2015). Symbolism in the Poetry of Shafi'i Kadkani. *Literary Criticism Studies*. 10 (41), 28-55.
- Bashardoost, M. (2007). *In Search of Neyshabur, (Life and Poetry of Mohammad Reza Shafi'i Kadkani)*. Tehran: Sales, Youshij.
- Bashardost, M. (2000). Answer to the criticism of Many who walked the face. *Literature Month Book*. 41-42, 47-44.
- Eghami, A. & Mahmoudi Chabok, V. (2022). Symbol division in the context of Dr. Mohammadreza Shafi'i Kadkani's poetry. *8th International Conference on Language, Literature, History and Civilization*. Tbilisi. Georgia.
- Fooladvand, E. (2009). *A Man Sings (Poetry and Life of Dr. Mohammad Reza Shafii-Kadkani)*. Tehran: Morvarid.
- Ibtihaj, H. (2002). *Siah Mashq*. Tehran: Karnameh.
- Kianoush, M. (1972). *A Survey of Persian Poetry and Prose*. Tehran: Mani.
- Monfaredan, E. (2008). *Political-Social Symbols in Post-Constitutional Poetry (Nima Youshij, Ahmad Shamloo, Mehdi Akhavan Sales, Mohammad Reza Shafiei Kadkani, Forough Farrokhzad, Siavash Kasraei, and Nosrat Rahmani)*. Master's Thesis in Persian Language and Literature. Urmia University. Urmia. Iran.
- Rahimi, R. (1991). *From the Book Without Introduction, in Criticism and Interpretation of Contemporary Literature*. Tehran: Mahur Cultural Institute.
- Sahrai, Gh. & Golshani, Sh. (2009). The passion for liberation in Shafi'i-Kadkani's pre-revolutionary poems. *Journal of Singing Literature*. 7 (12), 73-104.
- Schmidt, J. (2004). *Dictionary of Greek and Roman Mythology*. Shahla Baradaran Khosrowshahi (Trans.). Tehran: Roozbahan.
- Shafi'i Kadkani, M. R. (1980). *Persian Poetry Eras*. Tehran: Sokhan.
- Shafi'i Kadkani, M. R. (1987). *Poet of Mirrors (On the Indian Style and Bidel's Poetry)*. Tehran: Agah.
- Shafi'i Kadkani, M. R. (1996). *Poet in the Attack of Critics (New Edition of Hazin Lahiji's Book)*. Tehran: Agah.
- Shafii-Kadkani, M. R. (1997). *A Mirror for Voices*. Tehran: Sokhan.
- Youshij, N. (1996). *Complete Collection of Poems*. Siros Tahbaz (Ed.). Tehran: Negah.
- Youshij, N. (2009). *On Poetry and Poetry*. Siros Tahbaz (Effo.). Tehran: Daftarhae Zamaneh.
- Zarghani, M. (2012). *Perspective of Contemporary Iranian Poetry (The Flow of Iranian Poetry in the Twentieth Century)*. Tehran: Sales.
- Zolfaghari, M. & Omidali, H. (2013). Symbolism in a few poets of modern poetry and their comparison with each other. *Bahar Adab*. 6 (1), 189-204.

نحوه ارجاع به مقاله:

کلانتری، رحمان؛ سپهوندی، مسعود؛ فرداد، علی (۱۴۰۳). نمادهای اجتماعی در شعر محمدرضا شفیعی کدکنی. فصلنامه مطالعات زبان و ادبیات غنایی. ۱۴ (۵۱)، ۸۰-۶۰.
Doi: 10.71594/lyriclit.2024.1192271

Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granded to Journal of Geography and Environmental Studies. This is an open – accses article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.

